

نقد شبهات بهائیت در باره اعجاز

تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۲۰ تأیید: ۸۸/۱۱/۱

سید محمد حسن جواهری *

چکیده

فرقه بهائیت در راستای ترویج آیین باطل خویش و برای حفظ کیانش از فروپاشی، از یک سو با ایجاد شبهه، به انکار دلالت معجزه بر حقایق ادعای پیامبر پرداختند و از سوی دیگر، با ارائه تفسیری از اعجاز قرآن و توجیه برخی ویژگی‌های آن**، کوشیدند از آن برای وصول به اهداف خود بهره گیرند. این مقال می‌کوشد با طرح مهم‌ترین شبهات بهائیان بر اعجاز و به ویژه اعجاز قرآن - به عنوان برترین معجزه تاریخ بشریت - ضمن اثبات اعجاز قرآن و دلالت آن بر صدق پیامبر، پرده از چهره بهائیت برگشاید.

واژگان کلیدی: بهائیت، شبهات، اعجاز بیانی، ادبیات عرب.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

** بهائیت تنها وجهی را برای اعجاز قرآن مطرح می‌کند که بتواند آن را در مورد کتاب‌های اصلی‌شان که مقدس می‌پندارند، ادعا کند و آن نفوذ و غلبه و به اصطلاح خودشان «خالقیت و قاهریت» است. «و اهل بهاء ... نفوذ و غلبه امر الله را ممیز فیما بین کلام حق و خلق دانند و این معنی را به مصطلحات خود به خلاقیت و قاهریت تعبیر نمایند: زیرا که ظاهر و واضح است که ارسال رسل و بعث مظاهر امرالله برای تشریح شرائع و هدایت خلق است و چون تأثیر تام در ایجاد شریعت جدید و هدایت خلق از کتاب شارع که نسبت آن را به حق دهد، ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضد اهو و امیال جمیع ملل غالب و نافذ گردد، لاشک این نفوذ و غلبه به اراده الهیه و قوه قاهره غالبه غیبیه مرتبط و منسوب باشد و بعلة العلل منتهی گردد.» (گلپایگانی: ۲۸۷) آری آنان وجه اعجاز قرآن را نفوذ آن در مردم و غلبه بر دیگر کتب آسمانی ذکر کرده‌اند تا بتوانند عیناً آن را در مورد کتاب‌های اربابان بهائیت ادعا کنند. از سوی دیگر ایجاد شبهه در مورد دلالت معجزه بر نبوت می‌تواند به تضعیف درخواست معجزه از بهائیت بینجامد و این نیز مطلوب آن‌هاست.

در میان نویسندگان فرقه بهائیت، ابوالفضل گلپایگانی (یا جرفاذقانی) (متولد ۱۲۶۰ق) با تحریر کتاب *فرائد* که ردیه‌ای بر نقدهای شیخ عبد السلام قفقاز بر بهائیت است، کوشید تفسیری از مهم‌ترین کتاب بهائیت به نام «*ایقان*» ارائه دهد. وی در این کتاب کوشش بسیاری نموده تا دلالت معجزه را مخدوش و چهره فراگیر اعجاز قرآن را محدود نماید و البته نتوانسته بر پیش‌داوری‌ها و اهدافش آن چنان که در نظر داشته، پرده استتار بکشد؛ اما به خوبی می‌توان دریافت که تا آن‌جا به معجزات اعتراف کرده که بتواند ضمن اقناع ساده اندیشان، از کیان بهائیت دفاع کند. اینک مهم‌ترین شبهه‌های مطرح شده از سوی وی را از نظر می‌گذرانیم:

شبهه یکم: عدم دلالت معجزه (به جز کتاب) بر صدق مدعی نبوت

معجزه نمی‌تواند صدق مدعی نبوت را اثبات کند، مگر معجزه‌ای که در راستای ادعای نبوت باشد؛ مانند کتاب آسمانی که دلالت آن قطعی و اصلی است.

«... چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد، به خلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبطه است ... برای مزید توضیح معروض می‌دارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل

نباشد، ابدأ آن دلیل مثبت مطلوب نشود، هرچند دلیل محیر و معجز باشد؛ مثلاً اگر نفسی گوید من طیبام و دلیل من این است که به هوا طیران می‌کنم و یا سنگ را به نطق می‌آورم، ابدأ نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی نکند؛ زیرا معالجه امراض و ابرای مریض دلیل صدق ادعای طب است نه نطق حجر یا طیران به سما چه فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست» (گلیپایگانی: ۷۶)؛

نقد و بررسی

پیش از پاسخ لازم است یادآور شویم که این شبهه زمینه ساز ادعای نبوت است از هرکسی که کتابی بیاورد، هرچند در ساختار معجزه نباشد و نیز هرچند پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ باشد، مانند سران بهائیت.

در پاسخ به شبهه باید گفت: مثال ارائه شده و مسئله مورد بحث از نوع تشبیه مع الفارق است؛ زیرا نتیجه طبابت نمود عینی دارد که برای همه قابل درک و مورد انتظار است؛ اما ادعای نبوت - که همراه با آموزه‌هایی است ماورائی و متشابه و نیز وعده و وعید نسبت به چیزی که برای مخاطبان قابل لمس و دریافت عینی و فعلی نیست - نمود عینی ندارد و همین امر باعث می‌شود چیز عینی و فعلی دیگری جایگزین شود؛ چیزی که جز به مدد نیروی ماورایی که فراتر از بشر معمولی و نیروهای شناخته شده است، انجام نپذیرد؛ چیزی که مردم و کارشناسان مورد اعتماد آن‌ها بتوانند فرابشری بودن آن را تشخیص دهند و در زمان معجزه کارشناسان متناسب با آن فراوان باشند و تخصص مربوط به آن فراگیر باشد.

البته ما برای رسیدن از خارق‌العاده بودن معجزه به صدق مدعی نبوت، به یک واسطه نیازمندیم که در فلسفه با عنوان «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» مطرح شده است. مقصود از این قاعده در موضوع مورد بحث ما این است که اگر کسی مدعی نبوت شود، در واقع مدعی ارتباط با خدا یعنی یک کار خارق‌العاده شده است، پس چنین کسی باید بتواند کار خارق‌العاده دیگری را نیز انجام دهد و در چنین فرضی عقل کشف می‌کند که او در مورد ادعای دیگرش نیز صادق است. همین مقدار برای حکم عقل کافی است و عموم عقلا چنین رابطه‌ای را می‌پذیرند؛ برای مثال، شخصی می‌گوید من نماینده حاکم هستم، از چنین فردی که ادعای غیر معمول دارد، خواسته می‌شود دلیل ارائه کند و اگر او مثلاً انگشتر مخصوص حاکم را نشان دهد، از او می‌پذیرند، هرچند انگشتر و مدعای او هم سنخ نیستند. مدعی نبوت نیز می‌گوید من نماینده و فرستاده خدا هستم و به عنوان شاهد، کاری که ویژه خداست و کس دیگر نمی‌تواند انجام دهد، به اذن خدا انجام می‌دهد. از نظر عقلا همین مقدار اثبات کننده ادعای او است. البته عقلا در کنار این استدلال، به مجموع قرائن صحت گفته او نیز توجه دارند و این قاعده را به شرطی جاری می‌کنند که مجموع قرائن بر صحت گفتار او دلالت داشته باشد؛ برای مثال، آموزه‌های او نباید مخالف حکم صریح عقل باشد، یا مدعی نبوت نباید کار خارق‌العاده را از طریق آموختن به دست آورده باشد، یا نباید کس دیگری بتواند مانند کار او را بیاورد و یا نباید سوء اخلاق داشته باشد و خلاصه عقل باید آنچه را به عنوان فارق معجزه و کارهای خارق‌العاده گفته شده، احراز کند. (برای آگاهی بیشتر ر.ک: الطباطبائی، [بی تا]، ۸۶ و ۸۷؛ الطباطبائی، ۱۴۲۳ق: الفصل السابع، ۴۳-۵۰؛ قدردان قراملکی، ۱۳۸۱ش: ۲۱۱ و ۲۱۲).

شبهه دوم: عدم استدلال پیامبر ﷺ به معجزه

اگر قرآن معجزه می‌بود، پیامبر می‌بایست به آن استدلال می‌کرد، در حالی که پیامبر هرگز به معجزه استدلال نکرده است، بلکه استدلال ایشان به کتاب بوده است. (ر.ک: گلپایگانی: ۸۶-۸۹ و ۲۸۸)

نقد و بررسی

در برابر این سخن که پیامبر ﷺ جز به کتاب بر نبوت خویش استدلال نکرده است، ابتدا باید پرسید: آیا پیامبران دیگر نیز هنگام عرضه نبوت خویش بر مخاطبان، همواره به کتاب استدلال کرده‌اند؟ آیا حضرت موسی عليه السلام زمانی که با فرعون رو به رو شد، فرمود: دلیل من کتاب من است، یا فرمود:

« أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ؛ آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم [باز مرا زندان خواهی کرد؟!]» (شعرا: ۳۰)

آیات بعد مسئله را بهتر روشن می‌کند: « قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ گفت: اگر راست می‌گویی آن را بیاور» "فأت" و "ان كنت من الصادقين" نشان دهنده پذیرش دلالت معجزه بر مدعا از سوی دشمن است. آن گاه حضرت موسی عليه السلام معجزات معروف خود را ظاهر کرد و حجت را تمام نمود: « فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ؛ آن گاه موسی عصای خود را افکند، و ناگهان مار عظیم و آشکاری شد و دست خود را [در گریبان فرو برد و] بیرون آورد، و در برابر بینندگان سفید و روشن بود.» این مسئله در آیه ۱۰۳ سوره اعراف وضوح بیشتری یافته است:

« ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرُ كَيْفَ

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ سپس به دنبال آن‌ها [پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آن‌ها [با عدم پذیرش]، به آن [آیات] ظلم کردند؛ بین عاقبت مفسدان چگونه بود.»

افزون بر آیات یاد شده، آیات ۱۱۷ به بعد از سوره اعراف، فهم این دلالت را برای مخاطبانی که با حق خصومتی ندارند، گزارش کرده است: « [ما] به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن» ناگهان [به صورت مار عظیمی در آمد که] وسایل دروغین آن‌ها را به سرعت برمی گرفت. (۱۱۷) [در این هنگام] حق آشکار شد و آنچه آن‌ها ساخته بودند، باطل گشت. (۱۱۸) و در آنجا [همگی] مغلوب شدند و خوار و کوچک گشتند (۱۱۹) و ساحران [بی‌اختیار] به سجده افتادند. (۱۲۰) گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم؛ (۱۲۱) پروردگار موسی و هارون.» (۱۲۲) فرعون گفت: «آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟! حتماً این نیرنگ و توطئه‌ای است که در این شهر [و دیار] به کار گرفته‌اید، تا اهلش را از آن بیرون کنید، ولی به زودی خواهید دانست! (۱۲۳) سوگند می‌خورم که دست‌ها و پاهای شما را به طور مخالف [دست راست با پای چپ، یا دست چپ با پای راست] قطع می‌کنم؛ سپس همگی را به دار می‌آویزم! (۱۲۴) [ساحران] گفتند: « [باکی نیست] ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم (۱۲۵) انتقام تو از ما، تنها به خاطر این است که ما به آیات پروردگار خویش، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آوردیم ... (۱۲۶)

آیه ۲۵ سوره حدید، مطلب را بیش از پیش روشن می‌کند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... ؛ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق] از

باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند ...». چنان که ملاحظه می‌شود، در این آیه "بینات" در کنار کتاب و میزان قرار گرفته و بر آن‌ها مقدم شده است؛ یعنی نخست مردم باید راستگویی پیامبر را باور کنند و سپس به کتاب و میزان جان بسپارند و این دقیقاً نقطه مقابل سفارش نویسنده فرائد در دفاع از بهائیت است.

شبهه سوم: ساختگی و غیر واقعی بودن اعجاز بیانی قرآن

«بر اولی الالباب و المستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علمای اسلام ملاحظه نمودند که حق جل جلاله در قرآن مجید بر حقیقت و اثبات صدق رسالت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به نفس همین کتاب مبارک استدلال فرموده و آوردن سوره مثل آن را میزان تمییز صدق از کذب مقرر داشته است، در بیان سبب حجیت قرآن اختلاف فرمودند؛ چه معلوم است که تصنیف یک کتاب بدون ممیزی قاطع و فارقی ظاهر از سایر کتب هرگز حجت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود. جمعی از علما به شرحی که در کتب کلامیه مفصلاً مذکور است، نفس سبک و سوق آیات را بر نهجی که نازل شده است، سبب اعجاز آن دانستند و آوردن کلامی را به این سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند و بعضی از علما اشمال قرآن را بر اخبار از امور آتیه که در حقیقت اخبار از غیب است، سبب حجیت و اعجاز آن شناختند و ... و چون هر یک از این وجوه مذکوره نزد محققین از علمای اسلام غیر کافی و ناتمام می‌نمود، اکثری از ایشان قائل شدند بر این که علو مقام آیات قرآن

مجید در مراتب فصاحت و بلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است؛ زیرا که فرقی نیست در این که پیغمبری احیای اموات را معجزه خود قرار دهد و به آن تحدی کند و یا این که کلامی آورد که در فصاحت و بلاغت به رتبه‌ای باشد که احدی نتواند سوره‌ای چون او بیاورد و به آن تحدی فرماید و آن را حجت خود قرار دهد؛ ... و بالجمله این وجه اخیر شهرتی کامل یافت و اغلب علمای اسلام و خصوصاً متأخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شمردند و بر مطلعین بر حقایق علوم معلوم است که این رأی در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکری از این که سبب حجیت قرآن فصاحت و بلاغت او است، شایع و منتشر نبود ...» (گلپایگانی: ۲۸۰-۲۸۱)

نقد و بررسی

این که مسئله اعجاز قرآن و تحقیقات در باره آن ده‌ها سال و یا صدها سال پس از نزول قرآن مطرح شده باشد، به هیچ‌روی نمی‌تواند بر ساختگی بودن این وجه از وجوه اعجاز قرآن دلالت کند؛ زیرا مسئله تدوین و استخراج یک دانش چیزی است و وجود واقعی آن چیزی دیگر؛ برای مثال، اوزان شعری را مرحوم فراهیدی در قرن دوم استخراج و ارائه کرد، در حالی که شاعران در نهان‌گاه ذهن خود از گذشته‌های بسیار دور که به زمان تولد اولین شعر باز می‌گردد، همواره اوزان شعری را به کار می‌گرفتند، هرچند تا زمان استخراج آن، و تا حدود زیادی پس از آن، وجود آن را که کاملاً ذوقی و ناخودآگاه از آن بهره‌مند بودند، حس نمی‌کردند و اگر از آن‌ها پرسیده می‌شد: وزن شعر شما چیست؟

متحیرانه از پاسخ باز می‌ماندند. علم منطق نیز چنین است و مردم در تعاملات خود پیش از تدوین علم منطق، قوانین آن را به طور ناخودآگاه به کار می‌بستند. بنابراین، یادکرد زمان تدوین علوم قرآن کمکی به انکار اعجاز قرآن نمی‌کند؛ به ویژه که دانش‌های ادبی مانند صرف، نحو، بلاغت و جز آن، که پایه‌های اعجاز بیانی را تشکیل می‌دهند، هرچند از گذشته‌های بسیار دور که به آغاز زبان عربی باز می‌گردد، مورد استفاده بوده‌اند، اما سر آغاز استخراج و تدوین آن‌ها به دوران پس از نزول قرآن باز می‌گردد.

آنچه را گذشت می‌توان پاسخ نقضی تلقی کرد، ولی اگر واقع‌بینانه به تاریخ اسلام و آیات قرآن بنگریم، نشانه‌های آگاهی ادبای زبان‌آشنای عرب جاهلی، بلکه مخضرمی از اعجاز بیانی را به خوبی درک می‌کنیم و می‌توانیم قرائنی بر آن بیابیم. ابن ربیع بن عامر یکی از شعرای مخضرم، از قبیله قیس و از اشراف شاعران بود. او صاحب چهارمین معلقه از معلقات سبع است که بدین بیت آغاز می‌شود:

عفت الدیار محلها و مقامها تابد غولها و فرجامها.*

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است: لیبید بن ربیع بن عامر بن مالک از بنی کلاب ۱۵۷ سال عمر یافت و پیش از اسلام شاعر بود، چون مسلمان شد دیگر شعر نگفت. مرزبانی در معجمش می‌گوید:

* خانه‌های یاران آن‌جا که اندکی می‌آرمیدند و می‌گذشتند و آن‌جا که مدتی درنگ می‌کردند، ویران گردیده و آثار محو شده است. دریغاً در سرزمین منابر دامنه کوه‌های غول و رجام، دیگر اثری از آن‌ها نیست.

«لما كتب عمر الى عامله بالكوفة: سل ليبيدا و الاغلب العجلى ما احداثا من الشعر فى الاسلام. فقال ليبيد ابدلنى الله بالشعر سورة البقرة و آل عمران فزاد عمر فى عطائه. قال: و يقال انه ما قال فى الاسلام الا بيتاً واحداً: ما عاتب المرء اللبيب كنفسه يصلحه الجليس الصالح» (حموى، [بى تا]: ۱۱۷ و ۳۱۹)*

آرى، ليبيد چون خود را در برابر آيات زيبا و روح بخش قرآنديد، شعر را رها كرد و به قرائت قرآن مشغول شد.

اىامى توان اعتراف ريحانه عرب «وليد بن مغيره مخزومى» در باره قرآن پس از شنيدن آيات ابتدائى سوره غافر را جز بر اعجاز بيانى قرآن حمل كرد:

«و الله لقد سمعت من محمد آنفاً كلاماً ما هو من كلام الانس و لا من كلام الجن، و إن له لحلاوة و إن عليه لطلاوة و إن أعلاه لمثمر و إن أسفله لمغدق و إنّه ليعلو و ما يعلى عليه؛ به خدا قسم! هم اينك از محمد سخنى شنيدم كه از سخنان انس و جن نبود و سخنش شيرينى خاص و زيبائى مخصوصى دارد و شاخسار آن پرميوه و ريشه هاى آن پر بركت است؛ سخنى است برجسته و هيچ سخنى از آن برجسته تر نيست.» (ر.ك: معرفت، ۱۳۸۶ق، ۴، ۱۷۸؛ طبرسى، ۱۳۷۲ش: ۵، ۳۸۷ ذيل تفسير سوره غافر؛ سبحانى، ۱۴۱۲ق، ۳، ۲۴۶)

* ترجمه: هنگامى كه عمر به كارگزارش در كوفه نوشت: از ليبيد و اغلب عجلى پيرس در زمان مسلمان شدنشان چه اشعارى را ساخته اند، ليبيد گفت: خدا سوره بقره و آل عمران را به جاي شعر به من عنايت كرده است [از اين رو ديگر شعر نگفت]. پس عمر بر عطايش افزود. گفته مى شود ليبيد در دوره مسلمانى اش جز يك بيت نسرود: "فرد با هوش كسى را بسان خودش سرزنش نمى كند و همنشين صالح مرد را اصلاح مى كند."

به راستی این گفته‌های عتبه بن ربیعہ (ابو الولید) را بر چه معنایی می‌توان حمل کرد:

«أنتی قد سمعت قولاً و اللّٰه ما سمعت مثله قطّ، و اللّٰه ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا بالكهانة! یا معشر قریش! أطيعونی واجعلوها بی، و خلّوا بین هذا الرجل و بین ما هو فیہ فاعتزلوه فو اللّٰه لیكوننّ لقوله الذی سمعت منه نبأ عظیم، فإن تصبه العرب فقد کفیتموه بغيرکم، و إن ینظر علی العرب فملکه ملککم وعزّه عزکم، و کنتم أسعد الناس به. قالوا: سحرک و اللّٰه یا أبا الولید بلسانہ. قال: هذا رأیی فیہ، فاصنعوا ما بیدا لکم؛ همانا کلامی شنیدم که به خدا قسم! هرگز مانند آن را تا کنون نشنیده بودم؛ به خدا سوگند! نه شعر است و نه سحر و نه کهانیت. ای قریشیان! سخن مرا بشنوید و آنچه در مورد او می‌گویم، گوش فرا دهید؛ رهایش کنید که به خدا سوگند! گفتاری که از او شنیدم، خبر بزرگی به همراه دارد؛ اگر عرب او را کشت، به دست دیگران از او راحت می‌شوید، و اگر بر عرب پیروز شد، پادشاهی او پادشاهی شما و عزت او عزت شماست [زیرا از قبیله شماست] و شما به خاطر او خوش بخت‌ترین مردم خواهید بود. مردم به او گفتند: ای ابو ولید! به خدا سوگند او تو را سحر کرد! گفت: این نظر من است، حال هرچه می‌خواهید عمل کنید.» (ابن هشام، ۱۴۱۱ ق، ۱، ۱۳۱-۱۳۲؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ۳، ۲۴۹)

این اعتراف‌ها و جز این‌ها که در لابه لای صفحات تاریخ به یادگار مانده و از شهرت فراوانی برخوردار است، گوشه‌ای از واکنش‌های استادان ادب عرب را گزارش کرده است و بسیاری دیگر در گذر زمان به دست فراموشی سپرده شده و به دست ما نرسیده است. این‌ها زبان‌شناسان جاهلی و مخضرمی هستند که

آشنا‌ترین افراد به زبان قرآن و آگاه‌ترین آن‌ها به ظرایف آن به شمار می‌روند و چنان که روشن است، هیچ‌گاه قضاوت آن‌ها بر دیگر وجوه اعجاز و یا صرفاً محتوا حمل نمی‌شود. از نظر علمی نیز گزاره‌های تاریخی تا قرینه‌ای روشن بر خلاف آن یافت نشده، پذیرفته می‌شود و اتخاذ روشی جز این ناصواب است. البته به نظر می‌رسد دست‌کم برخی مخالفان از رهگذر بررسی متنی به رد اعجاز نرسیده باشند، بلکه هضم نشدن برخی شبهات پیرامونی و تلاش برای رهایی از آن‌ها، چنین دامی را برای آن‌ها گسترده باشد. برخی از این شبهات در ذیل آمده است.

شبهه چهارم: عدم اتمام حجت بر مردم با فرض اعجاز ادبی قرآن

«اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد، هرگز حجت بر خلق عالم بالغ نشود و توصیف این کتاب مجید به آیه کریمه "قل لله الحجة البالغة...." (انعام: ۱۴۹) تمام نیاید؛ زیرا که در این صورت فهم حجیت کتاب راجع به فصیح‌ای امت شود و در قوه علمای این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم به فصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند، به تقلید و تبعیت نفوس قلیله علمای این فن راجع آید...» (گلیایگانی، ص ۲۸۲)

نقد و بررسی

اولاً، آیه مورد اشاره از با واسطه یا بدون واسطه بودن ابلاغ ساکت است. ثانیاً، ابلاغ صرفاً به اثبات اعجاز نیست و شامل ابلاغ معارفی نیز هست؛ بنابراین، می‌توان فرض کرد که اگر معجزه‌های به گونه‌ای یقینی هرچند با واسطه به دیگران برسد، حجت بر آن‌ها ابلاغ و تمام شده است. برای تقریب به ذهن

می‌توان چنین مثال آورد که اگر حاکمی که بر مردمی با چند زبان حکومت می‌کند، دستوری صادر کند، و مردم، اهل زبان و اهل خیره خود را مأمور کنند تا نخست درستی دست نوشته حاکم را بررسی کنند و دیگر، دستور وی را ترجمه و سپس به واسطه به همه جا ابلاغ نمایند، حاکم می‌تواند کسانی که به فرمان او عمل نکرده‌اند، هرچند دستور به زبان آن‌ها نبوده و به واسطه به آن‌ها رسیده باشد، به دلیل این که دستور به آن‌ها ابلاغ و حجت تمام شده، مؤاخذه کند و عقلا حاکم را بر این کار تقبیح نمی‌کنند.

ثالثاً، اگر قرار باشد همه معجزات بدون واسطه برای همگان قابل درک و اثبات باشد، اگر یک نفر معجزه را در نیاید و برای مثال، فرق آن را با سحر تشخیص ندهد و آن را سحر بیندارد- در حالی که اهل خیره آن را متفاوت با سحر و فرابشری تشخیص دهند- باید معجزه را باطل فرض کرد، در حالی که هیچ‌کس به چنین نتیجه غیر معقولی قائل نیست. البته اگر معجزه به گونه‌ای باشد که افزون بر اهل خیره، گروه بسیاری از مردم را نیز اقناع کند و فرابشری بودن آن برای آن‌ها قابل درک باشد، از کمال و فضیلتی افزون بر آنچه لازم است، برخوردار می‌باشد.

رابعاً، اعجاز قرآن برای بیشتر مخاطبان آن دوره، بلکه مردم آشنا به زبان عرب در دوره‌های بعد از زمان نزول روشن بوده و هست و منابع کتابخانه‌ای و میدانی که گزارش‌های آن به وفور یافت می‌شود، به خوبی مؤید سخن ماست. خامساً، اعجاز قرآن منحصر به یک وجه نیست و وجوه دیگری دارد که افراد غیر عرب و حتی غیر زمان نزول را به طور مستقیم در بر می‌گیرد و این فضیلتی منحصر به فرد برای قرآن کریم است.

شبهه پنجم: فرایند باطل رجوع جاهل به عالم در قرض اعجاز بیانی

پاسخ یاد شده دست کم در مورد اعجاز بیانی و درک فصاحت و بلاغت قرآن نیازمند رجوع جاهل به عالم است. ابو الفضل گلیپاگانی در رجوع و اعتماد جاهل به عالم نیز اشکال کرده است:

«تبعیت و تقلید در مسائل اصولیه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیه جایز نباشد». (گلیپاگانی: ۲۸۲)

نقد و بررسی

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً، چنان که گفته شد، وجوه اعجاز قرآن منحصر به اعجاز بیانی نیست و وجوهی دیگر نیز وجود دارد که شامل غیر عرب و حتی جاهل می‌شود؛ مانند اخبار علمی و غیبی و نیز اعجاز تأثیری (جذبات روحی) که خطابی (م ۳۸۸ق) در بیان اعجاز القرآن بدان اشاره کرده است. (ر.ک: دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۳، ص ۵۷۰، مدخل «اعجاز قرآن/بیانی» به نقل از: بیان اعجاز القرآن، ص ۷۰-۷۲)

ثانیاً، تقلید در اصول، معانی مختلفی دارد و چنین نیست که همگان آن را با کلیتش پذیرفته باشند. در باورداشت گروهی که به کلیت آن رأی نداده‌اند، ادله‌ای که انسان را به کسب معرفت و شناخت برمی‌انگیزاند و آن را واجب می‌شمارد، از انسان قطع و یقین می‌خواهد؛ یعنی عقل تا زمانی که انسان به قطع و یقین نرسیده او را به تلاش و امید دارد، اما پس از نیل به این غایت، دیگر انگیزه‌ای برای تلاش و وجوبی برای کسب معرفت نیست. طبق این

مبنا انسان باید در اصول دین قطع و یقین داشته باشد، حال از راه تقلید باشد یا از راه تحقیق. کسی را نمی‌توان از تقلید در اصول دین بازداشت؛ زیرا انسانی که به اصول دین اعتقاد دارد، یا خود به این اعتقاد رسیده که در این صورت تقلید مطرح نیست و یا از قول دیگری به اصول دین اعتقاد پیدا کرده که در این صورت نمی‌توان از او خواست از قطع خود دست بردارد؛ زیرا غرض حصول اعتقاد است و سبب را مدخلیتی در این قطع نیست. قرآن نیز رجوع جاهل به عالم را منحصر در مسائل و حوزه‌ای خاص ندانسته و به طور کلی می‌فرماید: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» که دست‌کم جواز این روش عقلایی در مورد رجوع جاهل به عالم با مطالبه دلیل کاملاً پذیرفتنی است.

ثالثاً، در موضوع بحث، رجوع جاهل به عالم در موضوعات است نه اصول دین که مورد خدشه قرار گیرد. این که آیا این گفته فرابشری است یا سحر است و یا نثر معمولی، چه اصلی از اصول دین را تشکیل می‌دهد که تقلید را در آن ناشایست و ناروا بدانیم؟ بله، آثار مترتب بر آن مربوط به تعقل شخص است که با جاری کردن دلیل حکمت و حکم الامثال فی ما یجوز و ما لایجوز واحد حاصل می‌شود.

شبهه ششم: اتفاقی نبودن اعجاز بیانی

ابو الفضل گلپایگانی به همین جا نیز بسنده نکرده، در ادامه اشکالش آورده است:

«... این هم در صورتی است که فصحا و بلغا متفق باشند و اختلاف نمایند و حال آن که اکثر فصحای عرب در زمان ظهور حضرت رسول- علیه السلام- به معجزه بودن قرآن اذعان نمودند و چنان که

نقد و بررسی

نخست می‌پرسیم: اتهام وارد کردن بر قرآن به این که کارشناسان در مورد فصاحت و بلاغت آن اختلاف نظر داشتند، بدون ارائه هیچ دلیلی چگونه می‌تواند پذیرفته شود؟ تصور فضای حاکم بر مشرکان قریش که بسیاری از آن‌ها ادیب بودند و این که چه بر سرشان آمد و ادبیات قرآن چگونه بنای بلند ادبی آنان را به زیر آورد و آیینشان را بر باد داد، چیزهایی نبود که عرب خودخواه و مشرک را به مقابله و ندارد و به رجز خوانی و ایرادهای بنی اسرائیلی - که هم‌کیشان آن‌ها نیز زیر بار نرفتند - سوق ندهد. باید پرسید به کدام دلیل سخن مخالفان درست است؟ آیا چنان که ادعا کرده بودند، توانستند مانند قرآن را بیاورند؟ آیا توانستند نقطه ضعفی از قرآن بگیرند که کار پیامبر و آیینش را بدون زحمت یکسره کنند؟ آیا کسی از کارشناسان بی‌طرف عرب ادعای آنان

جناب شیخ اکنون در فصاحت آیات [آیات نازل شده بر بهاء الله!] مناقشه می‌نمایند، ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه می‌نمودند و چنان که در نفس این کتاب شریف مصرح و منصوص است: «لو نشاء لقلنا مثل هذا؛ [اگر بخواهیم مانند این را می‌گوییم]» (انفال: ۳۱) می‌گفتند، و خطب و اشعار خود را افصح از آیات و کلمات او می‌دانستند، بل به حکم کریمه: «أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ؛ [آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟]» (صافات: ۳۶) العیاذ بالله حضرتش را شاعری وضع القدر و موهون می‌خواندند...» (گلپایگانی: ۲۸۲)

را در مورد برتری خطبه‌ها و بافته‌هایشان تصدیق کرد؟ و آیا اگر چنین بود، تا کنون به دست ما نمی‌رسید؟ این‌ها واقعیت‌های پیچیده و دشوار نیست که قابل فهم نباشد، بلکه استدلالی کاملاً روشن و مفهومی است که در طول چهارده قرن همواره از سوی مسلمانان مطرح بوده است؛ همچنان که خود ابو الفضل گلپایگانی خواسته یا ناخواسته در جایی به آن اعتراف کرده است:

«و مجدداً معروض می‌دارم که از این عبارات چنان مستفاد نداری که -العیاذ بالله- قرآن شریف و سایر کتب سماویه و الواح الهیه مشتمل بر فصاحت و بلاغت سامیه نیست؛ حاشا و کلا! احدی آیه چون آیات الهیه نتواند آورد و لکن هر نفسی قادر بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان نیست تا حجت بر کل از این راه بالغ شود و سبیل معرفت دین الهی بر جمیع واضح آید...»
(گلپایگانی: ۲۸۶) پاسخ قسمت اخیر را در ادامه خواهیم داد.

در مورد اتهامات ناشایست به حضرت لازم است به این نکته ظریف توجه شود که این برخورد خود دلیل فرابشری بودن قرآن است؛ زیرا آن‌ها که می‌دیدند آیات قرآن از جنسی دیگر است، گاه نسبت شاعری به حضرت می‌دادند و چون خود می‌دانستند این نسبت بی‌جاست، گاه نسبت را به سحر تبدیل می‌کردند و گاه از روی ناچاری نسبت جنون می‌دادند و این‌ها به خوبی عجز و دست و پا زدن بی‌فایده آن‌ها را باز گو می‌کند. نقل رجز خوانی آن‌ها از سوی قرآن نیز در حکم نوعی تحریک و تحریض آن‌هاست که البته با شکست آن‌ها، فزونی خواری و رسوایی را برای آن‌ها در بر داشت.

اما در مورد مناقشات ادبی نیز به طور مستقل سخن خواهیم گفت.

شبهه هفتم: توقف درک اعجاز بیانی قرآن بر فراگیری علوم ادبی

«اگر سبب اعجاز و حجیت قرآن شریف فصاحت آن باشد، تصدیق نبوت حضرت خاتم الانبیاء - علیه السلام - موقوف به تحصیل این علم شود؛ زیرا اذعان و اعتقاد به فصاحت قرآن قبل از معرفت اصل فصاحت از قبیل اذعان به شیء مجهول است و آن لغو صرف است، و حال آن که احدی تصدیق انبیا و مظاهر امر الله را موقوف به تحصیل علوم متداول ندانسته است؛ زیرا که منتهی به حرج و تعطیل امر الله شود و وجود معرفت و تصدیق امر الهی قبل از تکمیل این فن از مکلف ساقط است ...» (گلیایگانی: ۲۸۴)

نقد و بررسی

چنان که اشاره شد، بر اساس شیوه عقلا، همین اندازه که عده‌ای خبره - که عموم مردم به تصدیق آن‌ها اعتماد و اطمینان کنند - فرابشری بودن یک کار خارق العاده مدعی نبوت را تأیید کنند، در ابلاغ حجت کافی است.* شمار عده مذکور بستگی به پذیرش عرف و ویژگی‌های معجزه دارد و در موردی ممکن است با تصدیق یک یا چند نفر اطمینان حاصل شود و در مواردی با چند صد نفر. البته در مورد قرآن به قدری شمار مؤیدان و کارشناسانی که مورد اعتماد

* اعتماد بر اساس گفته‌های اهل خبره، شیوه ای است که در امور روزمره جاری است و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند؛ برای مثال، اگر کسی مریض شود، بر اساس گفته اهل خبره پزشک مورد نظر را برای درمان بیماری، به ویژه بیماری‌های دشوار، بر می‌گزیند. معمولاً در زندگی همه ما، خرید ماشین، منزل و اصولاً هر چیز با ارزش بر پایه این شیوه عقلایی انجام می‌شود.

بودند و گفته آن‌ها حجت به شمار می‌رفت، زیاد بود که اساساً جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذاشت و پیش‌تر سخنان دو تن از دشمنان اسلام در تأیید قرآن روایت شد که به خوبی سیطره ادبیات قرآن بر فضای ادبی آن روز را به نمایش می‌گذارد.

بر مطلب فوق بیفزاییم: چنان که پیش‌تر بیان شد، وجوه اعجاز قرآن منحصر در فصاحت و بلاغت نیست و وجوه دیگر برای اثبات صحت ادعای مدعی نبوت کافی است.

شبهه هشتم: عدم اشاره به اعجاز بیانی در قرآن کریم

«در قرآن شریف، ابدأً ذکری از این که آیات کتاب از جهت فصاحت و بلاغت حجت است، وارد نشده است، بلکه اشاره هم به این مطلب فرموده است، گویا به اعتقاد متأخرین - العیاذ بالله - حق جل جلاله در کتاب مجید احتیاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل فرموده است.»

نویسنده کتاب فرائد در ادامه آورده است:

«و اگر اهل علم در آیات قرآن مجید تدبر نمایند، مشاهده خواهند نمود که در مواضع کثیره حق جل جلاله استدلال فرموده است بر حقیقت این کتاب به این که او سبب هدایت خلق است و ابدأً و لو در یک موضع استدلال فرموده است بر این که او افصح کتب است؛ چنان که در سوره قصص فرموده است: «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أوتیٰ مِثْلَ مَا أوتیٰ مُوسٰی اَوْ لَمْ یَکْفُرُوا بِمَا أوتیٰ مُوسٰی مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا اِنَّا بِکُلِّ کَافِرٍ و ن (۴۸) قُلْ فَاتُوا بِکِتَابِ

مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» * ... ملاحظه فرما که فرموده است: «قُلْ فَاتَوَّأ بِكِتَابِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» و فرمود: قل فاتوا بكتاب من عند الله هو افصح منهما و هكذا در سوره بقره، فرموده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و فرمود: ذلك الكتاب لا ريب فيه انه افصح كتب العالمين و همچنین در سوره عنكبوت فرموده است: «وَقَالُوا لَوْ لَّا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۵۰) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» ... **

* . ترجمه: [ولی هنگامی که حق از نزد ما برای آن‌ها آمد، گفتند: "چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد، به این پیامبر داده نشده است؟!"] مگر [بهانه جویانی همانند آنان] معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: "این دو نفر دو ساحرند که دست به دست هم داده اند [تا ما را گمراه کنند] و ما به هر دو کافریم"؟! بگو اگر راست می‌گویند، کتابی هدایت بخش تر از این دو نزد خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم.

** [تفسیر آیات: کسانی که بر اثر لجاجت و اصرار در باطل، حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن تسلیم شوند، و آوردن کتابی همچون قرآن به وسیله فرد درس نخوانده‌ای همچون پیامبر (ص) که دلیل روشنی بر حقانیت وی بود بپذیرند، دست به بهانه جویی تازه‌ای زدند، چنان که قرآن در نخستین آیات مورد بحث می‌گوید: آن‌ها از روی سخریه و استهزاء" گفتند: چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی) از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟" (وَقَالُوا لَوْ لَّا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ). چرا او عصای موسی و ید بیضا و دم مسیحا ندارد؟ چرا او هم دشمنان خود را با معجزات بزرگ نابود نمی‌کند؟ آن گونه که موسی و شعیب و هود و نوح و ثمود کردند؟ و یا همان گونه که در سوره اسراء از زبان این گروه آمده است: "چرا پیامبر اسلام، نهرها و چشمه‌های آب جاری از بیابان خشک مکه ظاهر نمی‌کند؟" "چرا قصری از طلا ندارد؟" "چرا به آسمان صعود نمی‌کند؟" و "چرا نامه‌ای از سوی خدا از آسمان برای آن‌ها نمی‌آورد؟" (سوره اسراء: ۹۰ - ۹۳).

بدون شک پیامبر اسلام (ص) معجزات دیگری غیر از قرآن مجید داشته، و تواریخ نیز با صراحت از آن سخن می‌گویند، ولی آن‌ها با این سخنانشان، دنبال تحصیل معجزه نبودند، بلکه از یک سو می‌خواستند اعجاز قرآن را نادیده بگیرند و از سوی دیگر تقاضای معجزات اقتراحی داشتند (منظور از معجزات اقتراحی این است که پیامبر ﷺ طبق تمایلات این و آن، هر امر خارق العاده‌ای را که پیشنهاد کنند، انجام دهد، مثلاً این یکی پیشنهاد خارج ساختن چشمه‌های آب کند، دیگری بگوید من قبول ندارم باید کوه‌های مکه را طلا کنی، سومی هم بهانه بگیرد که این کافی نیست باید به آسمان صعود کنی، و به این ترتیب معجزه را به صورت بازیچه بی‌ارزشی در آورند، و تازه آخر کار بعد از دیدن همه این‌ها ساحرش بخوانند).

لذا قرآن در آیه ۱۱۱ سوره انعام می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا؛ اگر ما فرشتگان را بر آن‌ها نازل کنیم و مردگان زنده شوند و با آن‌ها سخن بگویند و همه چیز را در برابر آن‌ها محشور نماییم، باز هم ایمان نمی‌آورند!» به هر حال قرآن برای پاسخ‌گویی به این بهانه جویان لجوج، از دو راه وارد می‌شود: نخست می‌گوید: به آن‌ها "بگو معجزه کار من نیست که با تمایلات شما انجام گیرد؛ معجزات همه نزد خدا است" (قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ). او می‌داند چه معجزه‌ای با چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است، او می‌داند چه افرادی در صدد تحقیق و پی‌جویی حقایق و باید خارق عادات به آن‌ها نشان دهد، و چه افرادی بهانه گیرند و دنبال هوای نفس؟ و بگو "من فقط انذار کننده و بیم دهنده آشکارم" (وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) تنها وظیفه من انذار و تبلیغ است و بیان کلام خدا، اما ارائه معجزات و خارق عادات تنها به اختیار ذات پاک او است، این یک پاسخ.

پاسخ دیگر این که: "آیا همین اندازه برای آن‌ها کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آن‌ها تلاوت می‌شود: (أَو لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ). آن‌ها تقاضای معجزات جسمانی می‌کنند، در حالی که قرآن برترین معجزه معنوی است؛ آن‌ها تقاضای معجزه زودگذری دارند، در حالی که قرآن معجزه‌ای است جاویدان، و شب و روز آیاتش بر آن‌ها خوانده می‌شود؟! آیا امکان دارد انسانی درس نخوانده- و حتی اگر فرضاً درس خوانده بود- کتابی با این محتوا و این جاذبه عجیب که فوق توانایی انسان‌ها است، بیاورد و عموم جهانیان را دعوت به مقابله کند و همه در برابر آن عاجز و ناتوان بمانند؟! اگر راستی منظور آن‌ها معجزه است، ما به وسیله نزول قرآن بیش از آنچه آن‌ها تقاضا دارند، در اختیارشان گذارده‌ایم، ولی نه، آن‌ها حق طلب نیستند، بهانه جو هستند. باید توجه

نقد و بررسی

نخست می‌پرسیم: چگونه می‌توان عدم وجود مطلبی صریح در قرآن در باره فصاحت و بلاغت را دلیل عدم وجود فصاحت و بلاغت گرفت؟! هرچند در این باره در آیاتی از قرآن به اشاره مطالبی مطرح شده است. در سوره شعرا می‌خوانیم: « وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵)؛ بی‌تردید این [قرآن] از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب تو تا از انذار کنندگان باشی. آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد.» (نیز ر.ک: نحل: ۱۰۳)؛ این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هر گونه ابهام نازل شد، تا برای انذار و بیدار ساختن، مخصوصاً در آن محیط که مردمی بسیار بهانه‌جو و لجوج داشت، به قدر کافی گویا باشد. همان زبان عربی که از کامل‌ترین زبان‌ها و از پربارترین و غنی‌ترین ادبیات مایه می‌گیرد.

ابن فارس - لغوی مشهور قرن چهارم - در ماده «عرب» آورده است: «عرب: العین و الرء و الباء اصول ثلاثة: أحدها الإبانة و الإفصاح، و الآخر: النشاط و طيب



داشت که جمله أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ (آیا برای آن‌ها کافی نیست؟) معمولاً در مواردی گفته می‌شود که انسان کاری ما فوق انتظار طرف انجام داده و او از آن غافل است یا خود را به غفلت می‌زند؛ مثلاً می‌گوید چرا فلان خدمت را به من نکردی و ما انگشت روی خدمت بزرگ‌تری می‌گذاریم که او آن را نادیده گرفته و می‌گوییم: آیا کافی نیست که ما چنین خدمت بزرگی به تو کردیم؟! از همه این‌ها گذشته معجزه باید هماهنگ با شرایط زمان و مکان و چگونگی دعوت پیامبر باشد؛ پیامبری که آیینش جاودانی است، باید معجزه جاودانی داشته باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۱۶، ۳۱۶-۳۱۸).

النفس، و الثالث: فساد في جسم أو عضو. فالأول قولهم: أعرب الرجل عن نفسه، إذا بين و أوضح. في الحديث- يستحب حين يعرب الصبي أن يقول- لا إله إلا الله، سبع مرآت؛ أي يبين عن نفسه. و إعراب الكلام أيضا من هذا القياس، لأنّ بالاعراب يفرق بين المعاني. فأما الأمة التي تسمى العرب: فليس ببعيد أن يكون سميت عربا من هذا القياس لأنّ لسانها أعرب الألسنة، و بيانها أجود البيان؛ عرب: عين و راء و باء سه اصل دارد: نخست جدایی و روشن کردن و دوم، نشاط و رضای باطن و سوم، فسادی در جسم و عضو. پس معنای نخست مانند این قول عرب است که "أعرب الرجل عن نفسه [مرد نیتش را آشکار کرد]" اگر نیتش را تبیین و آشکار کرد. در حدیث آمده است: مستحب است کودک هنگامی که می‌تواند از خود باز گوید، هفت بار "لا اله الا الله" بگوید. اما مردمی که عرب نامیده می‌شوند، هیچ بعید نیست که این نام از این باب باشد؛ زیرا زبانش روشن ترین زبان‌ها و بیانش بهترین بیان‌هاست. (نیز ر.ک: مفردات راغب، ماده «عرب») بنابراین، یکی از معانی «عربی»- با قطع نظر از کیفیت زبان- همان فصاحت و بلاغت است و در نتیجه آنچه در آیه بر آن تأکید شده، زبان عربی نیست، بلکه فصاحت و بلاغت و روشنی مفاهیم آن است.

اما در مورد آیاتی که مثال آورده، نخست باید یادآور شویم که فصاحت و بلاغت هدف اصلی قرآن نیست، بلکه ابزاری برای پیش‌برد هدف که هدایت خلق است، می‌باشد و نادیده گرفتن لین مسئله باعث ایجاد مشکل برای نویسنده فرائد شده است. وی اگر دقت می‌کرد و منصفانه قضاوت می‌نمود، هرگز به جای «هدی للمتقین»، افصح کتب العالمین را پیشنهاد نمی‌کرد.

دوم این که اگر به فرض به جای هدی للمتقین، فصاحت و بلاغت ذکر می‌شد، آیا به قرآن اعتراض نمی‌شد که اولاً، چرا از بین وجوه اعجاز که چه بسا

برخی مهم‌تر از فصاحت و بلاغت‌اند (مانند اعجاز تأثیری یا جذبات روحی قرآن، البته به ادعای برخی دانشمندان) تنها فصاحت و بلاغت که مخاطبان محدودتری دارد، یاد شده است؟!

ثانیاً، چرا فصاحت و بلاغت قرآن که برای مخاطبان آن روز مانند بدیهیات بود، با توجه به شبه بدیهی بودن آن، ذکر گردید که این خود خلاف بلاغت است؟ آیا در این فرض آقای ابو الفضل گلپایگانی پاسخی قانع‌کننده می‌توانست بدهد؟

ثالثاً، این که در آیه ۵۱ سوره عنکبوت، قرآن به «الکتاب یتلی علیهم» توصیف شده است. این وصف به خوبی به اعجاز بیانی قرآن اشاره دارد؛ چنان که ابن عاشور در *التحریر و التئویر* این مطلب را گوشزد کرده است: «و مزیت اول از مزایای آن، چیزی است که "یتلی علیهم" بدان اشاره دارد، از انتشار اعجاز و عمومیتش در مجامع و مکان‌ها و زمان‌های مختلف، به گونه‌ای که درک اعجاز آن به گروهی خاص اختصاص نمی‌یابد؛ آن گونه که معجزات قابل مشاهده مانند عصای موسی، ناقه صالح و درمان کور مادرزاد اقتضا دارد. آری، خواننده می‌شود و در ضمن قرائتش آیات تحدی نیز عرضه می‌گردد که مردم را به معارضه فراخوانده و ناتوانی و عجز را بر آنان حتم شمرده است، آن هم پیش از هرگونه تلاشی برای معارضه که البته همان گونه بود که گفته بود؛ بنابراین، قرآن معجزه جاویدان و دیگر معجزات گذرا و محدود به زمان خاصی هستند.»

اما در مورد آیات سوره قصص باید دانست که این آیات جزو آیات تحدی به شمار می‌رود و چنان که در جای خود مطرح است، تنها یکی از آیات تحدی به صراحت مسئله هدایت را مطالبه کرده است و در آیات دیگر صدور از پیامبر

امی (یونس: ۱۶)، خبرهای غیبی (هود: ۴۹)، عدم اختلاف (نساء: ۸۲)، و در آیه ۱۳ سوره هود فصاحت و بلاغت مطالبه شده است (ر.ک: *دائرة المعارف قرآن کریم*، ۷، ۲۸۲). در آیه اخیر خداوند در پاسخ به مشرکان که می‌گفتند: «وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (انفال، ۳۱)؛ و هنگامی که آیات ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، می‌گویند: «شنیدیم، ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می‌گوییم. این‌ها همان افسانه‌های پیشینیان است!» می‌فرماید: اگر راست می‌گویید، مانند قرآن را بیاورید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ یا می‌گویند: او به دروغ این [قرآن] را [به خدا] نسبت داده [و ساختگی است]؟! بگو: اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره ساختگی مانند این قرآن بیاورید، و تمام کسانی را که می‌توانید، غیر از خدا، دعوت کنید.»

شبهه نهم: اشاره نشدن به مسئله اعجاز بیانی در احادیث

«اگر نفسی در احادیث نبویه و کلمات صحابه و تابعین و تبع تابعین نظر نماید، می‌بیند که در این موارد نیز اشارتی وارد نشده است که قرآن من حیث الفصاحه معجزه است و از این نکته چنانچه [چنان که] سابقا بدان اشارت شد، توان فهمید که این قول زاده افکار متأخرین است و نتیجه اجتهاد بعیدان از مشرب عذب انبیا و مرسلین.»

نقد و بررسی

این اشکال به دلایل متعددی ناصواب است که در ذیل به اجمال بیان می‌گردد: یکم - فرض کنیم که چنین گفته‌ای درست باشد، در این صورت می‌پرسیم: آیا

می‌توان بر پایه چنین فرضی عدم وجود اعجاز بیانی را نتیجه گرفت؟ آیا همه چیز در نوشته‌ها و گفته‌های صحابه و دیگران یافت می‌شود که اگر بحث اعجاز بیانی - که نزد آنان کاملاً واضح بوده - یافت نشود، حکم به نبود آن کنیم؟! آیا از حبر امت و ترجمان وحی، یعنی ابن عباس، با آن‌همه شاگرد و سابقه در تفسیر و علوم مرتبط به قرآن که انتظار می‌رود ده‌ها هزار حدیث نقل شود، بیش از چند صد حدیث تا حدی قابل اعتماد به ما رسیده که از دیگران توقع داشته باشیم؟

دوم - نویسنده فرآیند از کجا به این نتیجه قطعی رسیده که صحابه و تابعین و تبع تابعین چیزی در این باره نگفته‌اند؟

باید دانست که روش غالب اخذ علوم از استاد در دوران اولیه، سینه به سینه و به مدد حافظه بوده است و چنین نبوده که همواره احادیث را بنویسند (دو دلیل عمده در این روند دخالت داشته که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت؛ نخست سیاست‌های هیئت حاکم از دوران ابوبکر تا اواخر سده اول در نهی از نگاشتن روایات، که ناخودآگاه به کاهش رشد و کندی روند تدوین احادیث و علوم در این حوزه انجامید (الذهبی، [بی تا]، ۱، ۵، العسکری، [بی تا]، ۲، ۴۴) و دیگری دشواری‌های دسترسی به نوشت‌افزارها؛ زیرا نوشت‌افزارها در آن دوره پوست، چوب، کاغذ، استخوان، پارچه و مانند آن‌ها بوده است که دسترسی به آن‌ها به سادگی امکان‌پذیر نبوده و بر فرض دسترسی، اولویت با تدوین و کتابت مسائلی بوده که در باره آن‌ها اختلاف رخ می‌داده است (مانند برخی احکام و یا برخی تفاسیر خاص) اما مطلبی مانند اعجاز بیانی با وضوحی که داشته و دریافت عمیقی که آن‌ها داشتند و عدم اختلافی که در آن می‌دیدند، اساساً در اولویت دوم قرار داشته است.) همچنین بر اساس گزارش‌های موثق

بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها در طول تاریخ به دست فراموشی سپرده شده و بسیاری نیز به دلایل گوناگون نابود و مفقود شده است. اگر به معاجم مؤلفان اسلامی سری بزنیم، خواهیم دید که بسیاری از مؤلفات نویسنده‌های مشهور تاریخ که حتی در چند سده پس از نزول قرآن می‌زیستند، به ما نرسیده و تنها نامی از آن‌ها بر جای مانده؛ بنابراین، چگونه می‌توان مسئله را با نگاهی ساده محتوم فرض کرد؟!

سوم- با جستار در همین مقدار اندک از آثاری که به ما رسیده، می‌توان به اشاره‌هایی بر آگاهی و دریافت آن‌ها از اعجاز بیانی ره یافت، ولی پیش از ذکر آن‌ها لازم است نکاتی را یادآور شویم. نخست این که یکی از مشکلات انتقال مسائلی مانند اعجاز بیانی- غیر آنچه در مورد دشواری‌های دست یافتن به نوشت افزارها و همچنین اولویت بندی به اجمال بیان کردیم- ناشناخته بودن اصطلاحات این علم در آن زمان است. فرض کنید اگر امام معصومی می‌خواست به میکروب اشاره کند، با توجه به ناآشنا بودن این اصطلاح در آن روزگار، چه باید می‌فرمود؟ به گفته برخی دانشمندان در برخی روایات، واژه شیطان استعاره برای میکروب است. (مجلسی، [بی تا]، ۲، ۱۷۱) اعجاز بیانی نیز چنین است؛ یعنی مطلبی درک می‌شود، ولی ابزار بیان در دست نیست و اساساً می‌دانیم که ابزار اصلی تبیین اعجاز بیانی قرآن، در طول چند سده فراهم شد و چنان که گفته‌اند، تدوین دانش‌هایی مانند صرف و نحو و بلاغت به هدف تبیین و تفسیر ظرایف ادبی آیات بوده است؛ بنابراین، نباید انتظار داشت که در آثار پیشینیان، اصطلاحات مشهور و شناخته شده عصر ما و دوران‌های متأخر به کار رفته باشد. این از یک سو، و از سوی دیگر لازم است به این نکته توجه شود که در آثار مؤلفان سده اول و دوم با توجه به مشکلات

نگاشتن، تنها مطالبی منعکس می‌شده که برای آن‌ها و جامعه اولویت داشته، در حالی که اولویت‌دار بودن اعجاز بیانی در آن دوران و دغدغه بودن آن برای عموم مردم و قاریان و حافظان و دانشمندان مسلمان آن روزگاران چندان مسلم نیست؛ بنابراین، بازتاب اعجاز بیانی در سخنان نقل شده از آنان به طور طبیعی باید متناسب دغدغه‌های آنان باشد. پس از مقدمه یاد شده، به چند روایت اشاره می‌نماییم:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه (همان، ۸۹، ۱۹):
برتری قرآن بر دیگر سخن‌ها مانند برتری خداوند بر مخلوقاتش می‌باشد.»

نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«ظاهره انیق و باطنه عمیق... لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبها، فیه مصابیح الهدی و منازل الحکمه (همان، ج ۸۹، ص ۱۷):
ظاهر قرآن دل آرا و باطن آن پر معنا، شگفتی‌های قرآن قابل شمارش نیست و بر عجایب آن نتوان چیره شد؛ قرآن سرچشمه هدایت و جایگاه حکمت است.»

در روایت‌های فوق "سائر الکلام" و "ظاهره انیق" به الفاظ و اعجاز بیانی قرآن اشاره دارد.

از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ نقل شده است:

«و لا تخلقه کثرة الردّ و ولوج السمع؛ من قال به صدق و من عمل به سبق؛ قرآن کتابی است که با خواندن و شنیدن بسیار آن، کهنه نگردهد؛ هر کس به واسطه آن سخن گوید، راست گفته و هر کس بدان رفتار نماید، از دیگران پیشی گرفته است.»

روشن است که اعجاز بیانی و تأثیری از «لا تخلقه كثرة الردّ و ولوج السمع» قابل دریافت است که به تفصیل در کتب مربوط آمده است.
در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم:

«إن لكلام الله فضلاً على الكلام كفضل الله على خلقه و لكلامنا فضل على كلام الناس كفضلنا عليهم (الاربعی: ۲، ۴۲۱)؛ همانا کلام خدا بر هر کلام دیگری برتری دارد؛ همان گونه که خداوند متعال بر مخلوقاتش برتری دارد و برای کلام ما [ائمه نیز] نسبت به کلام مردم برتری است، همان گونه که خود ما بر آنها برتری داریم.»

روشن است که برتری بر سخن مردم به قیاس تفاوت خدا و بشر، به همه وجوه به ویژه اعجاز بیانی اشاره دارد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام که *الخرائج و الجرائح* (ر.ک: مجلسی: ۱۷، ۲۱۳) آن را به اختصار و احتجاج (طبرسی: ۲، ۱۴۲) به تفصیل بیشتر نقل کرده، آمده است که چهار نفر از ادبای به نام عرب تلاش می‌کنند طی یک سال هر یک با بخشی از قرآن معارضه کنند و مانند آن را بیاورند. پس از گذشت یک سال و تلاش فراوان، به این نتیجه می‌رسند که قرآن متنی فرابشری است و آوردن بسان آن بسیار دورتر از دسترس آنهاست: «از هشام بن حکم نقل است که ابن ابی العوجاء و ابو شاکر دیصانی زندیق و عبد الملک بصری و ابن مقفع کنار خانه خدا در مکه جمع شده و حاجیان را مسخره می‌کردند و بر قرآن طعن می‌زدند. ابن ابی العوجا گفت: بیاید هر یک از ما در برابر یک چهارم قرآن مطلب بیاورد و سال آینده در همین مکان جمع شویم در حالی که قرآن را به طور کامل نقض کرده باشیم که با آوردن مانند قرآن و نقض آن، نبوت محمد باطل

خواهد شد و با ابطال نبوت او، اسلام نابود و درستی سخن ما اثبات می شود، پس همگی بر این تصمیم همداستان و پراکنده شدند. سال بعد همگی نزد خانه خدا گرد هم آمدند، آن گاه ابن ابی العوجاء گفت: من از زمانی که از هم جدا شدیم، در این آیه فکر می کردم: «فلما استیأسوا منه خلصوا نجیبا ... (یوسف: ۸۰)؛ چون از او ناامید شدند، رازگویان به گوشه‌ای رفتند: بزرگ ایشان گفت، آیا نمی‌دانید پدرتان در پیشگاه خداوند از شما پیمان گرفته است و پیش از این با یوسف چه کوتاهی کرده‌اید؟ من از این سرزمین پا بیرون نمی‌نهم تا پدرم اجازه دهد یا خداوند درباره من داوری فرماید و او بهترین داوران است.» و نتوانستم در فصاحت و معانی‌اش چیزی بر آن بیفزایم (فما اقدر ان اضم إلیها فی فصاحتها و جمیع معانیها شیئا) و آن مرا از تفکر در سایر آیات بازداشت. عبد الملک گفت: و من از زمانی که جدا شدیم، در این آیه فکر می کردم: «یا أیها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین یدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یتنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب(الحج: ۷۳)؛ ای مردم! مثلی زده شده است بدان گوش فرا دارید: بی‌گمان کسانی را که به جای خداوند [به پرستش] می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند هر چند برای آن گرد آیند و اگر مگس چیزی از آنان در رباید، نمی‌توانند از او باز گیرند، خواهان و خواسته شده، [هر دو] ناتوانند» و نتوانستم مانند آن را بیاورم. ابو شاکر گفت: من نیز از زمانی که از شما جدا شدم فکرم به این آیه مشغول بود: «لو کان فیهما آلہة الا الله لفسدتا ... (الانبیاء: ۲۴)؛ اگر در آن دو [آسمان و زمین] جز خداوند خدایانی می‌بودند، هر دو تباہ می‌شدند...» و نتوانستم مانند آن را بیاورم. ابن مقفع نیز گفت: ای دوستان، این قرآن از جنس بشر نیست و من از

زمانی که از شما جدا شدم، فکرم به این آیه مشغول بود: «و قیل یا أرض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین (هود: ۴۴)؛ و گفته شد: ای زمین، آبت را فرو بر! و ای آسمان، خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و [کشتی] بر [دامنه کوه] جودی، پهلو گرفت و [در این هنگام] گفته شد: دور باد قوم ستمگر [از سعادت و نجات و رحمت خدا]! و من نتوانستم آن را به خوبی بفهمم و نتوانستم مانند آن را بیاورم. هشام بن حکم افزود: آن‌ها همچنان در آن حال بودند که امام صادق علیه السلام بر آن‌ها گذشت و فرمود: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا (اسراء، ۸۸)؛ بگو: اگر انسان‌ها و پریان [جن و انس] اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را [در این کار] یاری کنند.» آن‌ها با تعجب به یکدیگر نگاهی کردند و گفتند: اگر اسلام حقیقت داشته باشد، جانشینی محمد جز به جعفر بن محمد نمی رسد؛ به خدا قسم! ما هرگز او را ندیدیم مگر آن که از او ترسیدیم و بدنمان به لرزش آمد، آن گاه در حالی که به ناتوانی‌شان اقرار داشتند، پراکنده گردیدند. »

روایت دیگر را مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی: ۱، ۲۴ نقل کرده است: «حسین بن محمد، از أحمد بن محمد سیاری، از ابی یعقوب بغدادی نقل کرده است که گفت: ابن سکیت* به امام هادی علیه السلام عرض

* ابن سکیت (أبو یوسف یعقوب بن إسحاق الدورقی الاهوازی الشیعی) یکی از پیشوایان لغت و ادب

کرد: چرا خدا موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضا و ابزار سحر مبعوث کرد؟ و عیسی را با ابزار علم طب، و محمد - صلی الله علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء - را با سخن و خطابه؟ حضرت پاسخ داد: خدا چون موسی علیه السلام را به نبوت برانگیخت، فن فراگیر زمان او سحر بود، پس او از نزد خدا چیزی آورد که مانند آن را نمی توانستند بیاورند؛ چیزی که سحر آن‌ها را باطل کرد و حجت را بر آن‌ها تمام نمود (و ما أبطل به سحرهم، و أثبت به الحجة علیهم) و خدا عیسی علیه السلام را زمانی مبعوث کرد که بیماری‌های زمین گیر کننده و مزمن [مانند فلج و پیسی و مانند آن] فراوان بود، و مردم به دانش پزشکی محتاج بودند و راهی برای درمان این گونه بیماری‌ها نداشتند؛ از این رو از نزد خدا معجزه‌ای آورد که مانند آن را نداشتند؛ چیزی که با آن به اذن خدا مرده‌ها را زنده می کرد و نابینای مادرزاد و پیس را شفا می داد و با آن حجت را بر آن‌ها تمام کرد (و أثبت به الحجة علیهم) و خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را زمانی مبعوث کرد که دانش غالب مردم سخن و سخنوری - و گمان کنم که فرمود: شعر - بود، پس او نیز از سوی خدا چیزی از مواعظ و حکمت‌هایش آورد که با آن سخن آن‌ها را باطل و حجت را بر آن‌ها تمام کرد (فأتاهم من عند الله من واعظه و حکمه ما

←

است. بسیاری از مورخان از او یاد کرده‌اند او را ستوده‌اند. او ثقه، جلیل القدر، از بزرگان شیعه و از خواص اصحاب امام جواد و امام هادی - علیهما السلام - بوده است. تألیفات بسیاری برای او ذکر کرده‌اند؛ از جمله کتاب تهذیب الالفاظ و کتاب إصلاح المنطق. وی به دست متوکل عباسی در پنجم ماه رجب سال ۲۴۴ به شهادت رسید. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۳: ۳، مقاله ۱۳۲۲).

أبطل به قولهم ، و أثبت به الحجة عليهم). ابو يعقوب افزود: ابن سکیت عرض کرد: به خدا قسم تا کنون مانند تو را ندیده‌ام! امروز حجت بر مردم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: عقل که با آن راستگوی بر خدا شناخته و تصدیق می شود و افترا زنده بر خدا نیز شناخته و تکذیب می گردد. ابو يعقوب افزود: ابن سکیت گفت: به خدا قسم! این همان جواب است.»

چنان که عبارت‌های نقل شده به زبان اصلی نشان می دهد و شارحان اصول کافی مانند مرحوم مازندارانی (مازندرانی: ۱، ۲۹۹) استفاده کرده‌اند، اعجاز بیانی نزدیک‌ترین معنا برای این روایت است.

شبهه دهم: غلط‌های ادبی قرآن دلیل عدم اعجاز

یکی از مغالطات نویسنده فرائد، رهایی از پیامدهای اغلاط نوشته‌های باب و بها- که آن‌ها را بسان قرآن بلکه برتر می‌داند (گلپایگانی: ۴۹) - با تمسک به برخی اشکال‌های مطرح شده بر رسم الخط قرآن کریم است. (همان: ۲۹۷ به بعد)

نقد و بررسی

نگارنده در این مختصر مجال آن نمی‌بیند که وارد دفاعیات خود از ساحت مقدس قرآن کریم شود و آن را به فرصتی دیگر وامی‌گذارد؛ همچنین بنا ندارد به ضعف‌های نوشته‌های ارباب بهائیت پردازد، لیک به نکته‌ای اشاره می‌نماید که بسان سنگ زیرین استدلال‌ها در این باره است. به باور نگارنده، مقایسه نوشته‌های باب و بها با قرآن مع الفارق است؛ یعنی اساساً مقایسه نا به جاست؛ زیرا:

اولاً، قرآن یا کلام خدای متعال است که هست، و یا کلام یک عرب اصیل که هیچ خللی در کلام او نبوده و قابل استشهاد می‌باشد. بر اساس فرض اول، هیچ بحثی وجود ندارد و و اگر قرار است تخطئه‌ای صورت گیرد، باید به کتاب وحی و یا تحریف گران مربوط شود که در این فرض، پای اثبات تحریف‌ناپذیری به میان می‌آید و شبهه را از اساس بر می‌دارد. (هرچند به دلایل بسیاری در قرآن تحریف صورت نگرفته و تا کنون کتاب‌های زیادی در باره تحریف‌ناپذیری قرآن نگارش یافته است که نزهت قرآن از تحریف تألیف آیت الله جوادی آملی و صیانته القرآن من التحریف، تألیف آیت الله معرفت از آن جمله است.)

اما بر فرض دوم - که مراد مشرکان و منکران وحی آسمانی است - قرآن گفته حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - می‌باشد؛ یعنی یک عرب اصیل که کلامش می‌تواند متن پژوهش‌های ادبی و بستر استخراج قوانین زبان و ادبیات عرب باشد (در روایت از آن حضرت نقل شده که فرمود: «انا افصح العرب» (سیوطی: ۱۴۲۵ق، ۱۷۰، به نقل از: کشف الخفاء، العجلونی: ۱، ۲۳۲ و ۲، ۸۲۰) نیز نقل شده که فرمود: «انا افصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش» (همان: ۱۷۲ به نقل از: کشف الخفاء: ۱، ۲۳۲ و الفوائد المجموعه، شوکانی، ۳۲۱) نیز فرمود: «انا افصح العرب بیدانی من قریش و انی نشأت فی بنی سعد بن بکر» (همان: ۱۷۳؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک: همان: ۱۷۱-۱۷۳) و چنان که می‌دانیم، قرآن سند معتبر باقی مانده از دوران جاهلی است و هیچ سند و نوشته‌ای ارزش تاریخی همسنگ با آن را ندارد.

ثانیاً، بر فرض که قرآن غلط داشته باشد- که اساساً پذیرش آن با توجه به صدور از جانب خدا یا عرب اصیل مورد تأیید و نیز بازگشت دوره تدوین ملاک‌های ارزیابی به دوران متأخر و دور از زمان نزول، غیر ممکن است- باز نمی‌توان از آن علیه اعجاز بیانی بهره گرفت؛ زیرا وجود اغلاط ادعایی به مسئله تحریف باز می‌گردد که در جای خود بطلان آن اثبات شده است.

ثالثاً، چنان که اشاره شد، قوانین عرب که به زعم بعضی، ملاک غلط پنداشتن برخی ساخت‌ها و یا ساختارهای آیات قرآن شده است، سالیانی طولانی پس از نزول قرآن بر اساس گفته‌ها و نوشته‌های برجای مانده از دوران جاهلیت و یا مخضرمین تدوین یافته و روشن است که بنا بر فرضِ مردودِ عدم و حیانی بودن الفاظ قرآن، قرآن به عنوان گفته یک عرب اصیل و فصیح می‌تواند بستر استخراج قوانین عرب باشد و به عبارتی دیگر، قوانین استخراج شده را باید با محک قرآن تأیید کرد نه آن‌که با آن‌ها قرآن را محک زد! و این از بینات است.

رابعاً؛ ما در مورد اختلاف‌های ساخت یا ساختارهای ادبی قرآن با قوانین زبانی عرب، ابتدا راه‌های گوناگون فهم صحیح را طی کرده و سپس، مواردی این چنین را که بسیار محدود است، ملاک ارزیابی و تصحیح و یا تکمیل قوانین بر می‌شماریم. فرایند تعامل ما با چنین اختلاف‌هایی به اختصار به قرار ذیل است:

الف- ابتدا قرائت‌های مختلف را بررسی می‌کنیم تا مطمئن شویم که قرائت برتر با قوانین زبانی اختلاف دارد نه قرائت‌های متفرقه.

ب- سپس به دلیل امکان اتخاذ زبان خاص در قرآن، بر اساس قراین پیوسته و

ناپیوسته می‌کوشیم تا اختلاف بین قرائت قرآن و قوانین را به گونه‌ای معقول و مقبول توجیه کنیم.

ج- آن‌گاه اگر هیچ راهی برای حل مشکل یافت نشد، یا باید قائل به تحریف قرائت یک واژه شویم که فرضی مردود بوده و بحث در باره آن موقوف به تحریف ناپذیری است و یا قوانین را تخطئه کنیم که بر اساس بررسی تاریخی - عقلی دومین راه به صواب نزدیک‌تر است؛ البته تلفیق آن دو نیز راه سوم است که می‌تواند دست‌کم در برخی موارد راهگشا باشد.

اما نوشته‌های باب و بها:

اولاً، آن دو عرب اصیل نیستند تا گفته‌هایشان از چهارچوب‌های استخراج شده از ادبیات عرب اصیل مستثنی باشد.

ثانیاً، خلق آثار یاد شده به صدها سال پس از تدوین قواعد زبان عرب باز می‌گردد؛ از این رو به هیچ وجه نمی‌توان قواعد را به خاطر خطاهای نوشته‌های باب و بها تخطئه کرد.

منابع و مأخذ

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰ق، التحرير و التنوير، مؤسسه التاريخ العربى، ط الاولى.
۲. الاربلى، ابى الفتح، كشف الغمة فى معرفة الائمة، دار الكتاب الاسلامى، بيروت.
۳. امام على (ع)، ۱۴۱۲ق، نهج البلاغة، تحقيق: صبحى صالح، مؤسسه دار الهجرة، .
۴. حموى، بى تا، معجم الادباء، چاپ اروپا.
۵. الحميرى المعافرى (أبو محمد)، عبد الملك بن هشام بن أيوب، ۱۴۱۱ق، السيرة النبوية، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، دار الجيل، ط: الأولى، بيروت.
۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج اول، ۱۳۶۳ش، مقاله ابن سكيت، «فتحي نژاد، عنايت الله».
۷. دائرة المعارف قرآن كريم، مركز فرهنگ و معارف قرآن.
۸. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فى غريب القرآن، دار العلم- دار الشامية، ط الاولى، دمشق- بيروت.
۹. سبحاني، جعفر، ۱۴۱۲ق، الالهيات على هدى الكتاب و السنه و العقل، تدوين: حسن محمد مكى العاملى، المركز العالمى للدراسات الاسلامى، ط الثالثة، قم.
۱۰. سيوطى، جلال الدين، ۱۴۲۵ق، المزهرة فى علوم اللغة و انواعها، دار الفكر، ط الاولى.
۱۱. الطباطبائى، السيد محمد حسين، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م، الاعجاز و التحدى فى القرآن الكريم، جمع و تحقيق: قاسم الهاشمى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ط الاولى، بيروت.
۱۲. الطباطبائى، السيد محمد حسين، [بى تا]، الميزان فى تفسير القرآن، مؤسسه النشر الاسلامى، قم.
۱۳. طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، تحقيق: السيد محمد باقر الخرسان، دار النعمان.
۱۴. طبرسى، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، مجمع البيان، انتشارات ناصر خسرو، ج سوم، تهران.
۱۵. قدردان قراملكى، محمد حسن، ۱۳۸۱ش، معجزه در قلمرو علم و دين بوستان كتاب، ج اول، قم.

۱۶. گلبایگانی، ابو الفضل، کتاب الفرائد، چاپ هند.
۱۷. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی (۱۲جلد)، با استفاده از نرم افزار معجم الفقهية.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، المكتبة الاسلامية، تهران.
۱۹. معرفة، محمد هادی، ۱۳۸۶ق، التمهيد في علوم القرآن، مؤسسه التمهيد، ج اول.
۲۰. مكارم شیرازی، ناصر، و همکاران، ۱۳۷۴ش، تفسير نمونه، دار الكتب الاسلامية، ج اول، تهران.
۲۱. الذهبي، أبو عبد الله شمس الدين محمد، [بی تا]، تذكرة الحفاظ، دار الكتب العلمية، ط الاولى، بيروت.
۲۲. العسكري، السيد مرتضى، [بی تا]، معالم المدرستين، مؤسسه نعمان، بيروت، نقل از نرم افزار المكتبة الشاملة.